سید هادی خسروشاهی

§ هو §

الدین و الحیوة

شماره ۵ و ۶ | سال دویم

۲۴ شهر شوال | ۱۳۴۹

هر کجا دین بود حیوة آنجاست		زند کانی زدین حق برپاست

مجلهٔ دینی علمی و اخلاقی و صحی و تاریخی

محل مراجعات	قیمت	وجه اشتراك قبلا دریافت میشود
توبر شارع مقصودیه منزل شخصی مؤلف ونکارنده الحاج میرزا علی مقدس	۲۴ شاهی	سالیانه ۱۲ قران ششماهه ۶ قران ولایات دیکر باضافهٔ مخارج پست

(عنوان مشترکین)

تهران

جواد آقا رجب زاده دام اقباله

در محل های ذیل بفروش میرسد

بازار حاجی سید حسین	بازار حرمخانه	بازار شیشه کرخانه
کتابخانه «علمیه»	«کتابخانهٔ محمدیه»	کتابخانهٔ «سروش»

دم مقبره مغازه موزع

جراید

تبریز مطبعهٔ «حقیقت»

(اخطار)

شکر خدا را که شمارهٔ چهارم را طبع وتقدیم ولی هیچ نشد که یکی از شماره ها را بدون حاجت بقرض تهیه کنیم واز ما پسندیده نیست که در مختصر وجه آبونه طلبکاری خنك نمائیم آقایان خود پیش قدمی نموده از اینجهت ما را آسوده فرمایند

مجلهٔ دعوت اسلامی منطبعهٔ کرمانشاه متضمن مطالب دینی و علمی و ادبی و اخلاقی با مجاهدت و بافشاری حضرت فاضل محترم آقای آقا سید محمد تقی واحدی مرتباً ۳ دورهٔ خود را خاتمه و از سال چهارم هم ۲ شماره نشر گردیده و ما از مطالعهٔ او محظوظ و مستفید گشته ایم البته مسلمین با همت در ترویج این مؤسسهٔ شریفه با اشتراك و استفاده از او کوتاهی نخواهند نمود . قیمت اشتراك ۱۵ قران

(**مجلهٔ سود مند**) دارای مباحث علمی ، ادبی . اجتماعی . فلسفی در تحت مدیریت فاضل ارجمند وادیب دانشمند آقای عبدالله رازی وکیل رسمی عدلیه با یکطرز دل پسند ۲ شماره از سال پنجم او ماهی یکمرتبه طبع و نشر گردیده و هر دو شماره بما رسیده حقیقة اسم او مطابق مسمی است . معارف خواهانرا بما شتراك و استفاده دعوت و تشویق مینمائیم و امیدواریم که بدون تغیر رویه درخدمت بملت ومملکت ثابت وپایدار گردد

un tableau

بسمه تعالی و به نستعین

(اهمیت المطبوعات)

در شمارهٔ سابق مذکور داشتیم که عمده مدار عالم واولین موجب صحت زندگانی اولاد آدم نوشته و کتابتست ، هر جامعه و ملت که اهتمام و اهمیت باینموضوع دهند حکماً و حتماً گوی سبقت از دیگران ربوده و کاخ سعادت و عظمتشانرا باوج رفعت و برتری بلند و برپا میدارند ، هیچ مذهب وشریعت مانند شرع اسلام تاکید واهتمام باینوظیفه و فریضه ننموده در احادیث معتبره با بیانات مختلفه و از آنجمله میفرماید (**العلم صید و الکتابة قید**) علم مانند مرغان هوائی وآهوان صحرائی محتاج زحمت تحصیل و اهتمام بمحافظه (**قیدوا العلم بالکتابه**) علم را با نوشتن محفوظ بدارید کنایه از اینکه علم در معرض نسیان و محل زوالست با مختصر غفلت و عروض تبدلات زحمات چندین سالهٔ انسان بفنا و هدر میرود . چه بسا اشخاص که جوانی و عمر عزیزشرا صرف علوم و فنون مختلفه نموده . با تجربه و یا قوهٔ فکریه مطالب بسیار مهمه را کشف و تحقیق کرده بی آنکه آنها را برشتهٔ تحریر آورد و بمصرف برساند منصرف گشته و یا عوارض خارجی مانع گردیده در اندك زمانی بحد مردمان عامی و بیعلم عودت مینماید من هیچ فائده و موضوعیرا آن چنان افسوس نمیخورم که بعد از مهاجرت و اقامت آستان شاه ولایت عودت بمحیطی نمودم که علم وفضیلت در آن محیط اسباب حیرت و حسرت و بدبختی بود از آنجا رانده و از

منظومه و مکتوب ذیل اثر طبع و رشحات قلم آقای آقا میرزا اسمعیل فراهانی که از علما و افاضل ادباء قم هستند جهت تشویق بما رسیده تشکراً درج مینمائیم

تا زاده زمام کن فکان دین و حیوة / تا زیسته در مهد جهان دین و حیوة
مقرون همندو هیچیك بیدیگری / ندهند نتیجه بی گمان دین وحیوة
زاسرارحیوة و دین اگر میخواهی / آگاه شوی برو بخوان دین حیوة
رخشنده مجلّه ئی که اندر تبریز / کرده است طلوع ونام آن‌دین‌حیوة
مطلوب بود میوهٔ (نوبر) چقدر / مرغوب بود هم آنچنان دین وحیوة
زآن‌عزم(مقدسی) که کرداینتأسیس / تمجید کنند بصد زبان دین و حیوة
امید بود که بعد پیری گردد / از پرتو فکر او جوان دین‌وحیوة
او حق حیوة ودین ادا کرد و کنند / البته ادای حق آن دین و حیوة
این نامهٔ مذهبی بود راحت روح / آری بود آسایش جان دین وحیوة
بگذر تو(فراهانی)ازاطناب که هست / مستغنی‌ازاین شرح وبیان دین‌وحیوة

(فراهانی)

حضور مقدس آقای مدیر محترم مجله الدین والحیوة ادام الله بقام گرامی نامهٔ الدین والحیوة راتوسط یکی ازآقایان بزیارتش نائل گردیده، ازمضامین خوش و عبارات دلکش آن که حاکی از غیرت دین واسلام خواهی آن مقام مقدس بود مستفیض و بهره مند گردیدم .خیلی جای تشکر است در این جزء از زمان نوع اشخاصی که آنها را مسلمین میگویند دو دسته هستند دسته ئی که روز افزون و دائماً در تزاید است بکلی بعوالم دینی لاقید بلکه از نقطهٔ نظر آنکه بعضی تعالیم اسلامی را منافی

اینجا مانده جز مهملی و آوارگی حاصل ندیده نه درحق خود و نـه دیگران کاری از دست نیاید امروز هم نه شریك فکر ونه مساعد عمل دارم که اقلا کم و بیشی در اطراف وظیفه اظهار خدمتی نمـایم باری از مقصود دور نرویم که افسوس بیجا حاصلی ندارد باز چنانچه مأموریم بموضوع نوشتن باید اهتمام دهیم و اخـلاف و آیندگانرا از اوضاع و حقایق و ثمرات علم و تدین آگاه کنیم که مدعیان در کارند وحریفان برزور افکار ملت و هوطنان ماخام گرچه عقب مانده ایم ولی بحمدالله دولت ما جوانست وجدی سربرست ما آگاه و تجربه کار هرفرد وهر صنف مهملی و تنبلی نماید جنایتکار است و مسئول حقیقت و درگاه احدیت ، تا روح بیداری ومعرفت در جامعه و ملت پرورش نیافته وبحد فعلیت نرسد در عصر انقلاب فکری البته نتیجهٔ خطرناکی تولید میگردد راه چاره و علاج منحصر بقلمست و بیان امـا نه بطور تسامح وسهل انکاری و یا خود پسندی چه بسا ممکنست که در اینصورت اجانب و بیگانگان استفاده از موقع نموده مرام و مقصود شان را بقلمهای خود ما داخل مغز ما نموده و به نشد بدتر گردد ونباید بعضیها بهانه بیاورند که این ترتیب نوشتن و هفته یا دو هفته یا ماهی نشر دادن موافق سلیقهٔ ما نیست و باید ملتفت شوند که مردم منتظر سلیقه نخواهند گردید عوض این حرفها هر کس متاع خویش را باید پیش کشد پنجه باپنجه گذاری و مبارزه با طبیعت و مقتضیات تنها بحرف و یا گوشه گیری فائده وثمری ندارد اینها را کسانی مینمایند که متاع قابل نداشته باشد و یاتواند او

را بخرج دهد در هر حال باید کار کرد و از مقدور مضایقه ننمود .

شرع اسلام نه تنها در علوم و فنون و ضبط آثار واخبار نوشته را اهتمام داده در حقوق و معاملات و در فصل قضا و خصومات اهمیت فوق‌العاده او را داده مایکیرا اینجا اشاره مینمائیم در آیات منزله در اواخر سورهٔ بقره سورهٔ (۲) میفرماید (یا ایها اللذین آمنوا اذا تداینتم بدین الی اجل فاکتبوه) مقصود ما تفسیر آیات و بیان احکام نیست فقط مدلول لفظی آنهاکرا ذکر مینمائیم در آیهٔ شریفه بطور حتم و الزام بقرینهٔ آیهٔ دیگر که ذیلا ذکر مینماید میفرماید هر معامله‌ئیکه میکنید اورا بنویسید وروی نوشته بیاورید و بنوشتن خود قناعت ننمائید و تنها او را اعتبار ندهیـد بلکه باید شخص دیکری که موسوم بعدالت است (یعنی) حدودو احکام موجبات صحت و فساد معامله را میداند و مأمون از مسامحه و خیانتست میانهٔ‌شما صورت معامله را بنویسد (ولیکتب بینکم کاتب بالعدل) ونویسنده هم بعد از آنکه اهلیت داشته‌باشد یعنی شرایط مقررهٔ‌الهی در او موجود شود نباید از نوشتن امتناع نماید وباید بنویسد بطوریکه خداوند متعال حدود و احکام معاملاترا باو تعلیم فرموده و بواسطهٔ سفراء طاهرین‌خود باو رسانیده (ولایأب کاتب ان یکتب کما علمه الله) و کسیکه بدهکار و ذمه دار میشود باید حقیقت و واقعرا بدون کم و زیاد بنویسنده تقریر کند و یا بیکمعنی نوشته را بعد از تمام شدن امضاء صحیح نمـاید (فلیکتب ولیملل الذی علیه الحق) و کسیکه از تقریر و یا امضاء معذور گردد باید ولی و مباشر امورات او امضاء و تقریر نماید (فان کان علیه

الحق سفیهاً او... فلیملل ولیه) ـ

و علاوه از اینکه قرآن ایندرجه تأکید و اهتمام در ثبت و نوشتن حقوق و معاملات میفرماید باز اکتفا باین نفرموده و میفرماید **(و استشهدوا شهیدین من رجالکم)** دو نفر شخص عادل را که شهادت ایشان در محاضر شرعیه مقبولست و قاضی میتواند از روی شهادت ایشان حکم نماید شاهد بگیرید تا در موقع انکار و حاجت بمحاکمه تعطیل در حق و تضیع او لازم نیاید (اکتفا بدو نفر از باب اکتفا باقل مراتب لزومست و هر چه بیشتر باشد بهتر است **(فان لم یکونا رجلین فرجل وامرأتان)** اگر دو نفر مرد عادل پیدا و ممکن نگردد یکنفر مرد و دو نفر زن که مقبول الشهاده شوند شاهد بگیرید **(ان تضل احدیهما فتذکر احدیهما الاخری)** فائدهٔ و ثمرهٔ تعدد شاهد اینست که اگر یکی از شهادتها ضایع گردد و فراموش شود آن یکی شهادت اسباب تذکر و یاد آوری گردد و بعد درحق شاهد میفرماید **(و لا یأب الشهداء اذاما دعوا)** آنهائیرا که دعوت بتحمل شهادت میکنند که بیایند و از قضیه مستحضر شوند تا در موقع حاجت ادای شهادت نمایند نباید از زیر بار شهادت خود را کناره کشند و از شاهد بودن امتناع نمایند (نکته ئیرا نگفته از اینجا نمیگذرم همین آیه و همین عبارت روشن دلیل و واضح بیانست که مسلمان باید در انجام حوایج و حفظ حقوق و آسایش برادر دینی و اهل جامعهٔ خود همیشه مجد وساعی باشد. زهی جهالت و بلکه بیدیانتی ما که باین تعلیمات غفلت

و یا بی اعتنائی نموده شب و روز همدیگر را لکد کوب کرده وبجز صدمه و اضرار و تضیع حقوق و بد خواهی همدیگر کاری نداریم بخدا که ما جاهلیم و مسلمان دروغی بیگانه از حس انسانیت و اسلامیت مانند اشخاص نا بینا که از آفتاب درخشنده عالمتاب استفاده نمیتوانند بر کردیم بذکر آیه علاوه از اینکه اشخاص از تحمل و اداء شهادت نباید امتناع نمایند میفرماید **(و لا تسأموا ان تکتبوه صغیرا او کبیرا الی اجله)** از نوشتن و یاد داشت کردن جزئیات قضیه خسته و دلتنگ نشوید (ذالکم اقسط عند الله) این ترتیب نوشتن و یاد داشت نمودن موافق عدل و احتیاط و عدم مسئولیت در پیشگاه خداوندی **(و اقوم للشهادة وادنی ان لا ترتابوا)** این ترتیب بموجب نگهداری و عدم فراموشی قضیه و استحکام امر شهادت و نزدیکتر مقدمه ایست برای اینکه در آتیه شهود را شك و تردیدی حاصل نگردد و در یکقسم معامله چون حاجت بنوشتن آنقدر لزوم و اهمیت نداشت او را از اینحکم استثناء و خارج فرموده میفرماید **(الا ان تکون تجارة حاضرة تدیرونها بینکم)** مگر اینکه معامله و داد وستاد نقدی شود فروشنده و خریدار (ثمن ومثمن) متاع ووجه او را نقداً وفی المجلس بهمدیگر ردّ و بدل نمایند که در اینصورت نوشته را چندان لزومی نبوده و جایز است که او را ننویسید ولی باز مطلقا در معامله شاهد بگیرید **(و اشهدوا اذا تبایعتم)** و در قسمت اخلاقی میفرماید (ولا یضار کاتب و لاشهید نویسنده و شاهد را نباید صدمه و ضرر رسانید و بد رفتاری کنید(فان

فعلمتم فانه فسوق بکم) و اگر بانها مزاحمت نمودید و اسباب صدمه شدید ضرر بخود شما برگشته و اسباب اختلال و تضییع حقوق فراهم می‌آید (واتقوا الله و یعلمکم الله والله بکل شیئی علیم) و از خدابترسید خداوند صلاح و سعادت شما را بشما ها یاد و تعلیم میدهد و خداوند بهر شیئی دانا و میداند و برای اینکه عسر و حرج و معطلی و مشقت بر بندگان وارد نباید یکمورد را هم استثناء فرموده میفرماید (و ان کنتم علی سفر و لم تجدوا کاتبا فرهان مقبوضته) اگر در سفر بخواهید معاملهٔ ذمهٔ کنید و نویسنده پیدا نشود آنوقت وثیقه و گرو بگیرید تا بدهکار خود را ملزم بتأدیه نموده و حق خود را در موقع تخلف وصول نمائید، بعد در موضوع امانت میفرماید اگر یکی دیگری را امانت سپارد البته باید در موقع مطالبه مسترد بدارد و از خدای خود بترسد باز تأکیداً میفرماید شهادت خود را کتمان و پوشیده ننمائید و هر که کتمان شهادت نماید محققاً قلب او که محل ایمان و تصدیق پروردگار است فاسد و گنه‌کار است و چون مال محل کشمکش و اختلاف و اختلال و معامله عمده منشاء منازعه و حاجت بمحاکمات بود خلاق متعال بحکمت بالغه بعداز بیان وظایف عملی خواست یك رادع قلبی هم در داخله انسان تولید فرماید تا بحقوق همدیگر تعدی و تجاوز ننمایند بازبان موعظه و تهدید فرموده (لله ما فی السموات و الارض ان تبدو ما فی انفسکم او تخفوه یحاسبکم به الله) تمامی ممکنات در تحت قدرت خداوندیست هر آنچه در نیت و باطن شما ست خواه اورا

آشکار کنید و یا مخفی بدارید خداوند آنها را حساب میکند وهمه را مسئول میداردوچون این مختصربیشتر از این گنجایش ندارد که اخبار و آیات وارده در لزوم و ثمرات کتابت و نوشتن را خاصه در وصایا و مرافعات و محاکمات ذکر نمائیم برای شاهد مدعا حکم علی مرتضی س ع را در حق جوانی تذکر میدهم ایامیکه آن حضرت در کوفه متصدی خلافت ظاهریه بود جوان نوسالی بمحضر ایشان تظلم نمود که حق من در این شهر ضایع گردید و شریح قاضی بخلاف انصاف در حق من حکم نمود تظلمش این بود که چندی پیش پدرم باچهارنفر مسافرت نمود پول و پارهٔ اشیاء همراهش بود بعد از چندی آن چهار نفر مراجعت کرده پدرم نیامد و از آنها خبر گرفتم گفتند پدرت مرد گفتم مال او چه شد گفتند مالی نداشت من از آنها ظنین گشته و بشریح تظلم کردم از من مطالبهٔ شهود نمود چون شاهد نداشتم گفت حق قسمی داری و من یقین دارم که آنها ازقسم مضایقه ندارند فرمود فردا صبح حاضر باش و امر نمود که آن چهار نفرراحاضر نمایند) فردا طرح دعوی شده بعد از رسیدگی هریك از منکرین را در یك گوشهٔ مسجد جا داده (عبد الله ابو رافع) که آنوقت منشی قضاء حضرت بود احضار و در پیش روی خود نشانده بشرطهٔ خمیس باصطلاح ما به مأمورین اجرا امر فرمود یکی از آنها را آورده پهلوی عبدالله نشانده و فرمود من علی ابن ابی طالب و حکم بحق میکنم هر چه از تو سئوال مینمایم باید آهسته جواب گوئی که همراهان تو نشنوند بعد

شروع بسئوال از کیفیت مسافرت و فوت آنشخص نموده هر تقریری که میکرد منشی مذکور مینوشت بعد از ختم امر فرمود مأمورین او را دم در محبس نگه داشتند و دیگریرا آوردند وبهمین ترتیب تقریرات او را هم نوشت که چند مورد مغایر اولی شد سیمیرا که آوردند آنهم تقریر مغایر کرد حضرت با صدای بلند تکبیر فرمود چهارمی تصور کرد قضیه معلوم گردید از ترس و اضطراب اقرار بواقع نمود که فلان محل او را کشتیم و مالش را پنهان داشته هنوز دست نزده ایم ـ

مقصود ما اینکه قضاة و حکامرا منشیاتی بوده که صورت حکم و محاکمه را مینوشت حال بیائید انصاف کنیم و خود حساب شویم خصوص آنهائیکه فرنگی پرور و دم از وجدان و آزادی و کشادی فکر میزنند و بنظر تیره و خیره باسلام نگریسته هر جا که مینشینند اصول و قوانین و تمدن اروپائی و فرنکیانرا تحسین وتمجید میکنند) ببینیم فرنگیان از اسلام اقتباس کرده و یاد گرفته اند و یا اینکه ما از قوانین و احکام اسلام بیگانه و خبر نداریم و یا آنها را اعتنا و عمل نمیکنیم بلکه وقت صحبت میگوئیم که مسائل دیانتی پارهٔ احکاماتیست وضع کردیده برای اینکه مردم را از دنیا منصرف داشته و بزهد و اعتزال و پارهٔ ریاضات و عبادات بطمع حصول ثواب آخرت سوق نماید. غافل از اینکه کلیهٔ ادیان اللهیه بالخاصه دین حنیف اسلام یك دستور زندگانی دینوی وقوانین متمم ومکملیست وضع گردیده برای اینکه انسان در دنیا سالماً زندگانی نموده واز نعمتهای گوناگون الهیه متنفع وبهره مند گردد، وبعبارة

دیگر قوانین اللهیه که از آنها تعبیر بدین میشود برای تأمین آسایش و توسعهٔ زندگانی و ترقیات روحی و مادی بشر وضع گردیده ثواب و عقاب آخرت نتیجهٔ سلامت و تا سلامت زندگی نمودن در دنیا است البته شخص تحصیل کرده و تهذیب اخلاق نموده که از رشوه خواری و خیانتکاری خود را محافظه نماید اهلیت نشستن صندلی و حکمروائی و عیش و زندگانی دارد نه اشخاص غلطکار که باید در تحت شکنجه و گوشهٔ محبس عمر خود را بسر برد، خداوند متعال دنیا و آخرت را برای مبادله خلق نفرموده بر فرضیکه آخرت هیچ نباشد باز از وضع این قوانین چارهٔ نیست تا بشر را مهمل و سر خود نگذارد و اعتراض بمبدء متوجه نگردد (لئلا یکون للناس علی الله حجه) ما اگر به چشم انصاف و حق بینی بآیات مذکوره در صدر کلام توجه و تأملی نمائیم بخوبی واضح و روشن میداریم که تمام نظر اسلام حفظ حیوه و تأمین آسایش و انتظام اوضاع و احوال بشر در همین عالمست زیرا اغلب اختلال و اختلاف و منازعات ما ناشی از تسامح و عدم مراعات انضباط معاملاتست که از همین راه هر روز طرح دعوی در عدلیه و محاکم شرعیه نموده و ضرر و خساراتی بهمدیگر وارد میکنیم واگر در حین معامله مراعات مقررات مذهبی مینمودیم دچار اینهمه کشمکش ها و خسارات نمیشدیم و عمده جای توجه و التفات اینجا است که این احکام و قوانین در صدر اسلام و مقارن زمان جاهلیت و وقتی مقرر گردیده که اعراب نوعاً در حال بدویت و بیگانه از مدنیت نه خواندن

بلد بودند و نه نوشتن و نه وسایل تحریر داشتند بعضاً در مقام ضرورت باستخوان شانهای گوسفند مینویشتند و چون دین اسلام دین دائمی و اختصاص بعصر اول نداشت همین احکامرا وضع و بیان فرمودند ،

حالا مسئله ثبت اسناد و دوسیه بندی و بعض ترتیبات چیز تازه و غریبی بما آمده و این ترتیباترا از آثار تمدن و نتایج افکار عالیه اروپائیان تصور مینمائیم وحال آنکه اروپائیان نسبت بتاریخ اسلام اشخاص دیروزی هستند ، بلی جهالت و بی اطلاعی برسومات و مقررات مذهبی انسانرا بیشتر از این مشتبه میدارد . حالا جای حیرت و حسرت اینکه حال اگر کسی بالای منبر از اینحرفها بگوید و یا در اوراقی بنویسد میگویند آهو فلانی سیاسی صحبت میکند و یا حرف متجدد مینویسد (مثل) مشهور از اینجا رانده از آنجا مانده همین ماه مبارك لزوماً مسجدی رفتم که از مسجد های بسیار عالی معروف شهر است و در پنجاه سال بیش تقریباً آنجا را دیده بودم که این ایام بر جمعیت و هزار و دو هزار مرد وزن ازدحام میشد دیدم دو تا پیچ میسوزد وقریب هشت و ده نفر دور پیچها جمع امام جماعت بیچاره بعد از نماز بالای منبر از بی اعتباری دنیا و غرور گردنکشان صحبت می نماید تا کلام منتهی بقصه فرعون و موسی (ع) کشته و بمناسبتی منتقل بعوج بن عنق گردید و گفت آنچنان بلند قامت بود که ابرها را میگرفت ومیخورد و نهنك را از ته دریا در آورده و در کورهٔ آفتاب کباب میکرد ـ اینحال بسیار جالب حیرتم گردیده دیدم مردم نوعاً بی بهانه هستند یکیرا

اسم فلان دیگریرا نام دیگر گذاشته منظوری ندارند مگر اعراض از دین و مستخلص داشتن خود از قیود تدین و بحکم جهالت وطبیعت بشریت مسئلهٔ اعراض آنچنان در ته ضمیر شان نقش بسته که نه فلان و و نه فلان . نه غنی ونه فقیر ونه بزرك ونه کوچك ابداً ملتفت واقع نگشته و بهمین لقلقهٔ لسان و مختصر صورت روزه ونماز اکتفا مینمائیم (وهم یحسبون انهم یحسنون صنعا) تصور مینمائیم که با اینحال اقلا اینقدار برای ما باقی میماند خدا نکند آنروزیکه پردهٔ دیگر بموقع نمایش آید والبته این تسامح و این غفلت منتهی باو میگردد . شهر باین بزرگی . مساجد با این کثرت . ماه مبارك با این برکت وعظمت جز دو سه مسجد همهٔ آنها یا درش بسته و قفل شده و یا از کثرت گرد و غبار قدم نمیتوان گذاشت . کو آن مساجد و جمعیت که در صف جماعت سرجا کردن هم میشکستید وبرای شنیدن موعظه دوش هم سوار میشدید دیدید که همهٔ اینها (هو) بود والفاظ. مگر شمارا چه شده آن مساجدیکه دروسط شهر ودروسط بازار ودروسط جامعه است اقلا اینماه مبارك درآنها راباز وجارو کشی نموده دو رکعت نمازفرادا آنجا بخوانی ویاچند دقیقه توقف کرده یکسوره قرآن تلاوت کنی . شبها من و تو که کسالت داشتیم . جوانان هم بی مشغولیت و کارهای جوانی بودند : خوب تو هم حق سؤال از من داری که چرا خود را خسته مینمائی و حرف بیحاصل میزنی . فکر خود را علیل و چشم و سایر قوای خود را ضعیف قرض خود را هر روز علاوه بارترا سنگین میکنی که کار از کار گذشته مگر اینها چاره دارد ـ بلی البته

چاره دارد و وقت نگذشته ، قرآن دروغ نفرموده خداوند وعدهٔ دروغ نداده میفرماید (و من جاهد فینا لنهدینهم سبلنا) هر که در راه ما سعی و تلاش نماید ما خود دلیل او میباشیم و او را بمقصد میرسانیم . الان وقت کار کردنست نه دیروز که در خواب غفلت بودیم یا شدت هرج و مرج امروز بحمدالله امنیت کامل . آب و نان فراوان . مملکت دست خودمان شاه ما حامی و پشتیبان خیر خواهان و اصلاح طلبان سلطان و هیئت دولت ماازبیکانکان و از جنوب و شمال نیامده و خود پدر وبرادر مهربان ماست . ما جاهلیم و هوچی و جنجالچی بخدا که اگر یکقدمی و یکمقدمه را بجا آوریم یعنی فکر خود را سر خود جمع کرده مختصر توجهی بطرف تدین کنیم در اندك زمانی منتهی یکدو سال کاملا بمقصد میرسیم . مگر تجربه نگرفتی که مملکت ویران و پوسیدهٔ مادر اندك زمانی بهمت بلند حضرت‌شهریار بچه پایهٔ ترقی قدم برداشت . مقدمات دیانت سر و دستست و محتاج فابریك قند سازی و پارچه بافی و غیره و غیره نیست و عمده صمیمیت و اتحاد . دین و تعالیم حقهٔ او مانند آفتاب در وسط آسمان منتهی ابری جلو او گرفته ویا عارضهٔ چشم ممکن‌الزوال مانع استفاده از او گشته اگر هو و هـای نکنیم با مختصر بیان راه چاره را توان بعرض رسانید بسیار مرامهای عمده وموضوعات مشکله در دنیا متدرجاً حاصل کردیده در صورتیکه اصول و مقدمات او جامع و صحیح گردد حال اینمقدار بس است بگذریم بتعالیم القرآن ـ

(تعالیم القرآن)

بسمه تعالی

در شماره های گذشته اجمالا مذکور داشتیم اول قدمیکه با تعـالیم قرآنی در صلاح و اصلاح عالم بشریت برداشته شد شناساندن پرورد گار عالمیان و تحصیل عقیدهٔ جزمی و یقین راسخ بود بذات واجب الوجود یکانه و لاشریك و جامع جمیع صفـات حسنه و منزه و مبری از تمامی عیوب و منقصت که این عقیده اولین عامل ومحرك بشربود باعمال شایسته و اجتناب از کردار نا شایست (قدم دویمی) دعوت باتحاد و مسالمت و مساوات و مواخات و مواصلت که تا همه در تحت یکقانون و یك نظام زند گانی نمایند (سیمین) قدم دعوت بحریت د ر عمل که انسان خود را از تمام قیود ازاد بداند مگر از طاعت پرورد گار عالمیان (چهارم) تعلیم اساسی حربت در فکر و اعمال قوهٔ عقلانی که اولین سرمایهٔ سعادت و نیکبختی و محکم اساس همه قسم ترقیات و کمالات انسانیست . چنانچه جمود و عدم تخطی از حدود طبیعت بشریت و التزام بتقلید و عصبیت نهایت مرحلهٔ ضلالت و بدبختی اوست (پنجمین) قدم ارشاد و هدایت بانصاف و عدالت و مرعاة اقتصاد و میانه روی در تمامی امور و باجتناب و دوری از جور و اعتساف و تبذیر و اسراف چه در معیشت و چه در عبادت و چه غیر . و فرمود (ملعون من اضر بدنیاه علی آخرته و من اضر باخرته علی دنیاه) ملعون و مبغوض در گاه خداوندیست کسیکه امر آخرت وعبادترا سهل و مهمل گرفته وهم و همت خود مصروف دنیا

داری و عیاشی نماید . و هم ملعونست کسیکه تحصیل معاش و تهیهٔ لوازم آسایش دنیوی خود و اهل و عیال و معتلقین و ملکه نوع خود را مهمل و متروك داشته و تمامی اوقاف خود را مصروف سایر اعمال عبادی نماید (ششمین) تربیه و تعلیم . تمرینات عملی و امر والزام بنماز و روزه و اعطاء صلات وصدقات وزکوة اعانت محتاجین و حمایت مظلومین ودفاع از حوزهٔ مسلمین و از نفس وعرض و مال و کف نفس وخود داری از فحشاء و قبایح و منکرات . اضرار بنفس و اصرار بغیر واخلال بشرع و تولید شر و القا فساد در جامعه و ملت ومملکت و ماین : وچون بشر چنانچه در ماده و اشکال متخالف و متغایرند درروحیات و احساسات هم بیکمیزان نبوده بعضی شریر و طبعـاً مایل شر و غلطکاری و بعضی ملایم و طبعاً مایل خیر و صلاح کاری میباشد که بمحض موعظه ونصیحت و ارشاد و دلالت رشد خود را درك نموده و صاحب اخلاق و ملکات فاضله و انسان شایسته میگردد بخلاف قسم اول که بند و اندرز ، تعلیم و تربیت در حق او مؤثر و کارگر نگشته و محتاج آن گردد که آنها را با چوب و تازیانه و شمشیر وزنجیر ادب و سیاست و محل عبرت نمود ، حضرت امیر (ع‌س) آن سایس ربانی و مدیر مدرسه نظام اللهی در فرمایشات خود میفرماید (استصلاح الاخیار بتکریمهم و استصلاح الاشرار بتأدیبهم) اخیار را باصله واحسان و اکرام و احترام باید ادب نمود و اشرار وفجار را باشنکجه وشکستن پنجه سیاست کرد. شاعر گفته

شمشیر نیك ز آهن بد چون کند کسی، ناکس بتربیت نشود ای حکیم کس

و حکما گفته اند (لا تطعم العبد الکراع فیطمع فی الذراع) کنایه از اینکه مردمان سفله و پست فطرترا وسعت و فرصت میدان مده تاطمع و دست درازی در اموال و اعراض مردم نمایند و باز از حکما گفته مردمان شریر بمنزلهٔ عضو فاسدند تا او را برنداری مرض وفساد سرایت بسایر اعضا ودیگران مینماید ، روزی نوشیروان عادل بوزیر عاقل خود بزرگمهر گفت هر عیب و منقصتی که در سلطنت من میدانی بگوی تا او را اصلاح کنم وعمده برای این تو را بوزارت خود اختیار کرده ام بزرگمهر عرضه داشت که هیچ نقصی در سلطنت و ملکداری شاه جهان نیست جز اینکه بسیار آدم کشند نوشیروان در جواب او گفت که من ابداً آدم کش نیستم و آدم کش را بیشتر ازهمه دشمن میدارم بزرگمهر بپاس حرمت شاه حرفی نگفته ولی چنان ساکت شد که سکوت او خود عین اعتراض بود نوشیروان ضمیر او را درك نموده و گفت من آنهائیرا میکشم که آدم نیستند و اگر آنها را نکشم آدمها نمیتوانند در دنیا زندگانی نمایند یعنی آنها مخل آسایش بشرند که اگر کشته و بر داشته نشوند اخلال بنظام و آسایش دیگران مینمایند ، حالا دور نرویم و استشهاء بکلام نوشیروان و سایر بزرگان نکنیم همین سمیتقو پیش چشم ما که شقاوت و شرارت او بکسی بوشیده و مجهول نیست و در ناحیهٔ غرب و جنوب آذربایجان کمتر خانه وخانواده ماند که در اثر تعدیات او بصدمات و حد فنا نرسد و دولت قوی پنجه مادامیکه شراورادفع ننموده بود هنوز استقرار امنیت‌در مملکت نمیکشت

اول چند مرتبه با رفق و ملایمت و با نصیحت و ملاطفت اعطاء عفوو گذشت فرمودند که اگر متنبه و تائب میگشت مظنون بود که یکی از امراء و فرمانده لشگر گردد منتج نتیجه و مؤثر اثری در اونگشته و عاقبت بدست جوانان رشید بکیفر اعمال و مجازات سیئات خود رسید

پس بدیهست که همچو اشخاص را جز سیاست عملی چارهٔ نیست، قرآن و شرع مقدس اسلام بهمین ملاحظه در حق اینقسم اشخاص قتل و قصاص و حدود و دیات مقرر داشته و هر موضوعی را باندازهٔ اقتضا حکمی معین کرده و فرمود(**قاتلوهم حتی لا تکون فتنه ، و لکم فی القصاص حیوة یا اولی الباب . السارق و السارقة فاقطعوا ایدیهما جزاء بما کسبا ، الزانی و الزانیه فاجلدو اکل واحدة منهما مائة جلده**) گر چه اینحرفها بسیار گفته و جواب داده شده که دین اسلام بضرب شمشیر پیش رفته و یا در سایه تبلیغات و تمامیت احکام ، حد جامع و قول فاصل همینست که مذکور گردید مادامیکه موعظه و ارشاد منتج و موثر میگردید ابداً اقدام و مبادرت بسیاست عملی نگشته بعد از یأس و ایجاب ضرورت اکتفا باندازهٔ حاجت و اقدام بقسم دویم سیاست میگشت و در اکثر این آیات نتیجه و حد اخری و غایت این سیاست را بیان مینماید مثلا میفرماید (**و ان طائفتان من المؤمنین اقتتلا فاصلحوبینهما**) هر گاه دو طایفه از مسلمانان با همدیگر جنگ و جدال نمایند بهر وسیله آتش فتنهٔ ونایرهٔ حربرا ساکت نموده میانهٔ آنها صلح و اشتی بدهید و اگر دیدید

چاره پذیر و صلح بردار نمیشود آنوقت بینید هر کدام طایفه که تمکین نمیکنند و بطرف مقابل بغی و تعدی نموده و دست بردار نمی شود با همان طایفه طرف گشته و با آنها بجنگید اما نه از روی غرض نفسانی و یا اینکه آنها را بحد فنا رسانید بلکه بحدیکه آنها بامر خدا بر گردند یعنی حاضر صلح گشته و تمکین بامر خداوند نمایند آنوقت دست از جنك بر دارید و میانهٔ ایشان صلح دهید ، و چون غرض از تمامی احکام اتحاد و ائتلاف جامعه و مسالمت بشر باهمدیگر است باز در اخر آیه تأکیداً میفرماید (و الصلح خیر) همه جا و هرمورد صلح بهتر است ، در آیه سابق الذکر (**قاتلوهم حتی لا تکون فتنه**) از اینها روشنتر موضوع را توضیح میدهد که اصل مبنی و اساس اسلام بصلح عمومی و اتحاد و مسالمت و الفت نوع بشر است و غرض از ایجاب جنك و جهاد و حمل حدود و مجازات تحکیم و تثبیت همین معنی است نه مملکتداری و اغراض شخصیه و مالك الرقاب بودن مانند سلاطین و حکمداران عالم و بعبارهٔ ساده و روشن غرض اسلام از محاربه و اجراء حدود تولید سلم و صلاح و بسط و نشر صلحست در جامعهٔ بشر اینست که غایت محاربه با کفار و مشرکین را محدود میفرماید بارتفاع فتنه و میفرماید (**و یکون الدین کله الله**) یعنی این ترتیبات و این احکام برای اینست که در تمامی کره و مطلق جامعه بشریك دین و یکقانون مجری و معمول گردد (سبحان الحکیم المتعال) بعزت و جلالت خداوند سو گند که این عبارت قابل یکدنیا شرح و مطالعه و

سزا ست که اقلا چند جلد مجله در شرح ایندو کلمه نوشته شود و من نظر داشتم که در اینموضوع و یا اطراف آیـه شریفه صحبت و قلم فرسائی نمایم ولی گاهی قلم از اختیار نویسنده خـارج میگردد ، حال بطور اجمال اشاره می نمایم گر چه حیفم می آید که بطور ناقص تعرض اینموضوع شود ـ

ما اگر مختصر تأملی نمائیم معلوم میداریم که عمده فساد عـالم و اختلال اوضاع بشر از تعدد سلطنتها و حکومتهای روی زمین است که هر دولت برای اغراض خصوصی و در تعقیب نظریات خود پارهٔ اصول و ترتیباتی در قلم روخویش وضع و مقرر داشته و برقابت و دفاع از تعدیات و تجاوزات دولت دیگر محتاج و تشکیل و تنظیم لشکر و تهیهٔ ذخایر مهمه و مختلفه گردیده و هـر روز تحمیلات شاقـه و تضیقات مختلفه بمحکومین حکم خود وارد نموده ودر تحصیل و کیفیت جمع آوری و ظبط عایدات و خرج نمودن آنها بمصارف لازمه محتاج تشکیل ادارات و استخدام اشخاص بیشمار گردیده و عایدات بمخارجات وافی نگشته ، توازن دخل و خرج نکردیده (بمثل عربی (**اتسع الخرق علی الراقع**) وصله بپاره نا رسا آمده متصل محتاج تتمیم بودجه میکردند (**هلم جرا**) تا آنکه در بعض دول و ممالك نصف و بلکه ۲ ثلث و بیشتر عایدات رعیت صرف مهمات دولت میگردد و اگر اینمسئله موافق آیهٔ شریفه موقوف گردیده و عموم در تحت یك حکم و یکقانون آنهم قانونیکه خداوند متعال مقرر فرموده اداره و رفتار مینمادند آن

وقت عایدات هر کس مگر قدر کمتری صرف خود گردیده و این لشکر کشیها و صدمات و تضیقات و اختلالات مرتفع میگردید : در آیهٔ شریفه همین معنی را بیان مینماید و میفرماید محاربه کنید تا حدیکه فتنه مرتفع گردد و همه تنها در تحت قانون اللهی زندگانی نمایند : ـ عقلا و فلاسفهٔ بشر معتقدند عالمرا یك مصلح بزرگی خواهد آمد که بتمامی کره تسلط یافته و همهٔ این ادیان و مذاهب و قوانین و حکومتها و سلطنتها را بهم پیچیده و از میان بر داشته و عموم بشر را در تحت یك قانون عـادلانه اداره مینماید و آنوقت دوره دورهٔ کمال ترقیات و تمام سعادات بشر خواهد گردید : جماعتی از مسیحین بامدن حضرت عیسی منتظربد ، جماعت شیعه و فرقهٔ اثناعشریه بموجب اخبار قطعیه منتظر ظهور حضرت حجة ابن الحسن قائم مهدی ع فرجه میباشند ، بعداز اینکه جور وستم روی زمین را فرا گرفت وهر کس قابلیت و امتحانات خود را بخرج داد آنوقت صفحه عالمرا بنور جمالش منور وهمه این بساطها را بر چیده قانون عدل اللهی را در بین بشر کاملا نشر فرموده و عقول بشر هم سر خود جمع گردیده ودر تحت حاکمیت وسرپرستی آن ذات یگانه علم و معرفت ، عدل و نصفت در محیط عالم حکم فرما گردیده خیرات وبرکات زمین . فواعد ومعادن و ودایع و منافع او بمحل ظهور وجلا آمده و هر کس مالك عایدات بو نتایج رنج خود گشته ، نعمت و فراوانی چنان فراهم آید که کس محلی نیدا نمیکنند تاحقوق واجبهٔ خودرا باو ادا نماید و میتوان گفت که آنوقت رابطه مابین کرهٔ زمین

و سایر کرات بعمل آمده و دوره دورهٔ ارتقا وبکامل بشری گردد و آنوقت همه میفهمند که حکیم متعال چه جوهرهٔ قابل و چه موجود کامل آفریده وچه قانون شایان در حق او مقرر فرموده(**اللهم عجل فی فرجه و اجعلنا من شیعته وموالیه**) عنو اینکه برداشته بودم صفحات تنك آمده انشا الله تعالی در شمارهٔ اتی بعرض میرسد

(لزوم التربیه)

در شمارهای سابق اشاره نمودیم عمده فساد واختلال احوال بشر از عدم و یا سوء تربیه است . میخواهم همین انسان که هیچ وقت از مشاهده او فارغ نبستیم دوست مدّ نظر بدارم تا قدری روشنتر معلوم گردد که انسان هیچ وقت از تربیه و مرابی مستغنی نمیگردد و نباید آنی از حال او غفلت نمود ــ انسان اعجوبه موجودیست جامع صفات متضاده ، عالمست و جاهل ، عاجز و توانا ، ، بلید و فهیم ، شجاع و جبان . حلیم و غضبان . نشیط و کسلان . سخی و بخیل . مسرف ومقتر و و و در سختی و صلابت او را تشبیه بسنك مینمایند (فهی کالحجاره او اشد قسوة) مانند سنك و از او هم سخت تر است . در عظمت و متانت تشبیه بکوه میکنند (کا الجبل لا تحرکه العواصف) مانند کوه بزرگیست که تند باد حوادث وشداید او را حرکت نمیدهد (کالجبل لا یرقی الیه الطیر) کوه بلندیست مرغ بلند پرواز بقلهٔ او نمیرسد و و اگر سیلی از بلندی او جاری شود نرسیده بدامنه‌اش محو ونابود گردد

و جای دیگر تشبیه بگوسفند و علف ضعیف شده حضرت امیر (ع) می فرماید (اتباع کل ناعق) تابع وپیرو هر صدا وهر نعرهٔ کننده (یمیلون مع کل ریح) با هر باد و نسیمی خم و میل اینطرف و آنطرف نموده و رأی ثـابتـی او را نمیباشد . اجمالا اعجوبه ئیست بـی نظیر و از چلواری سفید که او را داخل خم رنکریزی نمائی زودتر رنك بر می دارد و دائماً در تحت تأثیرات عوامل خارجی از حالی بحالی منقلب می گردد ، مجلس عیش و طرب و دف و دایره میر قصد و اگر جنازه و مرده ئیرا دید فوراً افسرده میشود ، واعظ بالای منبر از مـردن و احوال برزخ و اهوال دوزخ میگوید بدن لرز و دل طب میگیرد و در همین حال اگر حرف مضحکی گفت فوراً ها ها میخندد . ما اگر بخواهیم (تلوّن) و زود رنك بـر داری انسان را بعبارت وافی ادانمائیم میگوئیم او مانند آینهٔ بزرگیست که در معبر عام بگذارند هر حیوان و انسان و غیر که از مقابل و پیشروی او بگذرد چه طـور احـداث اثر در اینه میشود انسان همینطور است از دور اگر کسیرا بیند که خنده میکند او را حال خنده آمده میخندد و اگر بیند گریه میکند حال حزن و گریه پیدا مینماید ، کسیکه عمده مبلغ و وقت خود را در هوای یك زنی و یا خرید ملکی صرف مینماید و این و آنرا واسطه میتراشد و هر جا که می نشیند خارج از صحبت آنزن و آنملکرا دوست نمیدارد بمحض شنیدن از یکنفر که آن زن و یا آن ملك بد نام و یا شوم است چنان سرد و متنفر میگردد که بعد ازان هر که ازآنها

صحبت نماید بدش می آید ، با حرف و کلام شجاع را جبان ، ترسو را دلیر میتوان اجمالا تمایل و تلوّن انسان جای شبهه نیست مقصود از اینمقدمات اینکه همچو موجودیرا نباید بی قیم و نگهدار ، بی تربیه و پرستار سر خود و مهمل گذارد و باید هر زمان جمعی با قلم و کفتار صنفی با شمشیر و فشار اینها را سر کار و وادار عدل و الزام بموجبات رشد و ترقی و صلاح دنیا و آخرت نمود : اینمقدمات تا اینجا توضیح واضحات و گمانم اینکه احدیرا در اینها جای حرف و شبهه نباشد عمده کلام و محل اختلاف آراء و انظار در کیفیت تربیه است که بچه‌ترتیب باید این را تحصیل و فراهم نمود وعمدهٔ اختلال که ما را گریبان گیر شده و باینحال رسانیده اختلاف و یا عدم اعتنا بحل اینموضوعست ، هر کس عقیدهٔ خود را بطور منصفانه و بیغرضانه در حل اینمشکل اگر وظیفه و لازم داند باید اظهار نماید و من حاضرم مقاله های راجع باینموضوع را هر که بنویسد در صورتیکه مناسب باشد در مجله درج نمایم و اگر موفق باشم عقیدهٔ خو را هم اظهار می نمایم گر چه اظهار عقیده در محیط ما نسبت به اظهار کننده اسباب تعرضات جاهلانه و طعن با غرضانه است و اینست که هیجکس جرئت قدم گذاری باینمیدان نمینماید ولی حال وقتست که صلاح را باید گفت و لازمهٔ مسئولیت حقیقت و خداوندی را بجا آورد اما چه فائده که شنواندن از تحت قدرت گوینده خارجست در مثل مشهور گویند روزی پشه ها تظلم بدرگاه حضرت سلیمان بن داود بردند که باد ما را مزاحمت مینماید و از

زندگانی محروم میدارد . فرمود رسم مدعی و مدعی علیه انست که هر دو با هم حاضر محکمه شوند صبر کنید که باد بیاید تا تظلم شما رسیده گی شود ، عرضه داشتند اصل شکایت ما اینستکه نمی توانیم با آنها یکجا جمع شویم . حال عمده اشکال اینکه گوش و دهن با هم مساعده و موافقت ندارد ، عرب میگوید (انت بواد و الحبیب باخری) تو در یك بیابان و محبوبه و معشوقه دیگر بیابان بیابان یعنی تلاش و زحمت با اینحال بیجا و بی حاصل و آنچه جائی نرسد فریاد است ، در هر حال یکمقدمه را قبلا باید ملتفت باشم که منشاء اتصاف انسان با دو وصف متضاد چیست گاهی او را تشبیه بسنك و کوه محکم و بلند مینمایند وکاهی بگوسفند وعلف ضعیف ، این اختلاف و تغایر ناشی از اختلاف (حال و ملکه) است ، انسان مادامیکه یکعقیده و یك عمل بواسطه تکرر فکر و کثرت تصور و یا بیشتر کفتن و شنیدن در مخیله و مغز سر او جا کیر و نقش نبندد و یك پیشه و عملرا شغل خود قرار ندهد او را (حال) کویند و انسان با مختصر بهانه و مقدمه از حالی بحالی منصرف و منقلب میگردد ، چنانچه اکر کسی بدخانیات و صرف تریاك و تردد بمیخانه و قمار خانه ها و یا دیگر اعمال فاسده و حرکات مضره نکندواواینکه بعضاً مرتکب اینها کردد بیکمرتبه و دو مرتبه کفتن دکتر و یا عالم که اینها مضر و منافی حفظ الصحه و سبب اتلاف مال و منفوریت در نظر مردم و مسئولیت در حضور پرورد کار است فوراً منصرف گشته و

دیگر پیرامون اینها بر نمیگردد . بخلاف اشخاصیکه باینها و یا بدروغ گوئی و کم فروشی و یا دیگر کار های خوب و یا بد عادت گرفته و یا عقیده موهومی و خرافی در مغز خود پرورانیده و بکثرت مراجعه و تأمل دلایل محکمه بحقایق حقه اشنا و ماءنوس گردیده مشکل و بلکه محالست که بگفتن و شنیدن و بزجر و سیاست از آنها عدول نمایند زیرا کثرت عمل و مداومت بهر شی اسباب انس و عادت و در نتیجه، موضوعات بیربط مانند لازمهٔ طبیعت گردیده و بسا اینکه در اینصورت انسان تصور میکنند که اگر از اینها دست بردارد واعراض نماید حیوة و زندگانی خود را بمعرض فنا وزوال خواهد آورد . تریاکی و یاد خانی و سایر معتادین و یا ارباب عقاید بعینه همین خیال رامیکنند و با اینکه صدمات و خسارات و بد نامی و همه قسم مضرات ومنقصترا در انها و یا سایر اعمال و اخلاق و عقایدفاسدهٔ شان می بینند و علاوه از دیگران هر چه خود را ملامت میکنند باز نمیتوانند خود داری نموده و منصرف شوند زیرا اینها (ملکه) و طبیعت ثانوی گردیده . انبیاء و مصلحین و بعض سلاطین که تصدی اصلاحات نموده و دچار زحمات فوق الطاقه گردیده اند در حقیقت همهٔ اینها مبارزه با طبیعت نموده‌اند . مبارزه با طبیعت آنچنان مشکل و خطرناك است که انبیا را در بعض موارد عاجز کرده با اینکه ایشان دریا را میشکافت و سنك را بنطق میاورد ، مرده را زنده و کوه را از جا بلند میفرمودند در تغییر اخلاق و عقاید و عادات بعض مردم عاجز میماندند . کفار و مخالفین با یقین

پیغمبری و حقانیت حرف ایشان میگفتند (انترك ما یعبد اباؤنا) آیا چه طور میشود عقیده وعاداتیکه پدران ما باو رفتار نموده اند و ما چشم خود را باز و بانها مأنوس و عادت گرفته ایم از آنها دست برداریم مقصود اینکه همهٔ ما شکایت از اخلاق و اوضاع تدین میتمائیم واینهمه اختلالات چه در معاش و چه در معاد خود ما خصوص اخلاق و اطوار اینکان و باز ماندکان ما می بینیم و با همهٔ اینها ساکت نشسته و تصور میکنم که اینمختصرات مجالس موعظه و مذاکره و یا بعض نوشتجات چارهٔ درد و اصلاح حال ما میکند ویابا مشت خاکی می توانیم جلو سیل را ببندیم نه بخدا که ماخفته‌ایم وجاهل و غافل که ابداً مسئولیتی در حق خود قائل نیستیم، قران صریحاً میفرماید (و لتسئلن یومئذ عن النعیم) در بارهٔ نعمتها البته والبته شما را پای مسئولیت خواهند گشید ، ــ مقصود نان وخوان و مرغ و حلوا نیست که شخص کریم اعطاء و احسان و سفرهٔ نانرا از دشمن هم مضایقه ننموده ودوباره یاد وزبان آوردن آنهارا قبیح میشمارد مقصود از نعمتها چشم و گوش و قلب ودین وقانونست که خداوند (ع) میفرماید من ترا باینها مفتخر داشته وبرای تعلیم و هدایت ، پیغمبران و مقربان درگاهم را وادار زحمات نمودم که تو خود را ضایع ننمائی و بحیوه جاودانی و زندگانی کامل نایل آئی حال که تو خودرا فراموش وباینها اعتنا ننمودی امروز اعتنا بحال تونگشته واز هلاکت تو مضایقه نمیشود (فا الیوم ننسکم کما نسیتم لقاء یومکم هذا) بخیل و تنبل وتن پرور بهانه جو میباشد . کسبه واصناف و عوام میگوید من که عالم نبودم تادر اینراه قدم بر دارم ، عالم

عذرآورد مردم از ما بیرغبت واعتنا بحرف نداشتند : بلی اینکونه عذر ها اکر قبول میبود کار عالم همه آسان میکشت ، حضرت صادق (ع) می فرماید (علماء شیعتنا مرا بطون فی الثغر الذی یلی ابلیس) علماشیعهٔ مامثل سایر علما نیستند همیشه تحت السلاح در سنکر مقابل سنکر شیطان بیدار و کشك میکشند . در ایات قرآنی که امر و تشویق بجهاد کردیده بذل و گذشت مالی را مقدم بذل جان و جهاد بدنی فرموده (و جاهدوا فی سبیل الله باموالهم وانفسهم) من وتو از هر دوقسم جهاد خودرا آسوده وفارغ دیده جهادبدنی را مشروط بحضور و اذن امام دانسته و تشبث بعدم شرط مینمائیم ، جهاد مالی را هم که اساسا معتقد نمیباشم امور دینی را محول بخدا کرده وسهم خودرا مخصوص دنیا داری ، کاهیکه وجه مختصری بنام دیانت خرج مینمائیم تا اغراض خارجی و نفسانیت ضمیمه نشود قدم پیش نمیگذاریم ، مسلمانرا بیشتر از این چه عار که بااینهمه سهولت وسایل طبع ونشر در کلیهٔ ایران دو تا مجله دینی یکی در شیراز دیکری در کرمانشاه ماهی یکمرتبه طبع و نشر میشود سالی ۱۲ و ۱۵ قران چه قابلیت دارد که در مقابل آنهمه خدمت وزحمت مضایقه گشته مؤسسین از ضیق مالیه و عدم پرداخت وجه اشتراك دچار فشار ومشکلات کردیده ومؤسسه دینی در شرف انحلال کردد همین اوضاع کاملا کشف مینماید که ماها علاقهٔ دینی واشنائی باعلم نداریم بلکه مانند بچه کان بازی طلب علمرا دشمن میداریم وصرف مختصر وقت ومختصر وجه رادراینراه تضیع وقت وتضیع مال میپنداریم غافل ازاینکه حیوة ماواخلاق ماملیت ودیانت ما خاصه درحکم امروز از اینراه تواند پیشرفت نماید و باید

هرکس یکدستور مختصر و هفتکی زندکانی در بغل داشته باشد که بامراجعه ومطالعهٔ او تواند خودرا اصلاح نماید وبرفرض بعض مجلات ونشریات موافق سلیقه و استفادهٔ تونباشد در تأسیس و تحصیل موافق باید اهتمام و همراهی نمائی پس معلومست که اساسا حس ورغبت نداریم ولازمه‌اش اینکه ماباید درتحت سیاست دولت باشیم تا قابلیت پیدا کنیم و تحصیل سواد ورغبت وحس نمائیم ؛ باقی کلام انشاالله فردا

(بسمه تعالی) (اثرات الظلم)

در شمارهٔ (۳) اشعار داشیم که از جملهٔ نوامیس وجود اینکه هر موجود ذاتا طالب ترقی و کمالست ومیخواهد که از مرحلهٔ پایینی خود را بمرتبهٔ بالائی رساند تا حدیکه از آن بالاتر خارج از حد امکانست ، خاك مرتبهٔ نباتی ونبات مرتبهٔ حیوانی و حیوان انسان و انسان ملکوتیرا طالب بوده و دائما در این خط سیر و حرکت مینمایند ؛ عجب و حسن موافقت اینکه صاحب مقام بلند هم میخواهد آنچه راکه در مرحلهٔ پائین است جاب وجذب خود نموده وباخود همرنك و هموصف و متحد نماید ؛ علایق و موانع در اغلب دامنکیرمیکردد ، خاك سعی میکند که بعد از دورنمودن موجبات نقص را از خود داخل جسم نباتی کردیده وبااو هموصف ومتحد گردد، تخم و دانه ونباتات دهن باز کرده و جهد مینماید که بعداز دفع دادن اجزاء کثیفه وناملائمهٔ خاك اجزاء صافیه او را از ریشه های نازك جذب وجلب خود کند (ذره ذره کاندرین ارض و سما است . جنس خود را همچوکاه کهرباست . موجودات تماما در تحول وانقلاب بایك عشق طبیعی مانند

پروانه عاشق شمع وطالب روشنائی خودرا در وصال معشوق باتش چراغ سوزانده ، فدای او مینماید · تمامی کاینات دانسته وندانسته باراده و قهر در پرتو حق بکردش جولان غایت الغایات و مقصد طبعی مبدء المبادیست قطرهٔ باران برحسب استعدادیکه آفرینندهٔ او در نهادش گذارده مقصد طبعی اوزیب وزینت تاج سلطان بودنست شرایط وموانع مدخلیت درحصول وفعلیت نتیجه دارد

موجودات یکسره تمایل بمرکز وجود اصلی و ثابت دارند مانند شعاع آفتاب بافتاب [همه هستند سر گردان چو پرکار : پدیدارندهٔ خود را طلبکار (**وله اسلم من فی السموات و الارض طوعاً و کرها و الیه ترجعون**) ترقی و تعالی را مراحلیست هر مرحلهٔ را موانع و مزاحمات ، موانع ترقیات انسانی علایق بشریتست از آنها بالاتر علایق نفسانی نیست . خداوند عالمیان درحق انسان میفرماید (**ولوشئنا لرفعناه بها ولکنه اخلد الی الارض واتبع هواه**) وسائل ترقی و تعالی ونیل سعادت ابدیرا در حق انسان فراهم داشتیم و اکر مشیت علاقه میکرفت با همان وسایل حتماً ترقی میکرد ولکن باسوء اختیار و دراثر متابعت هوای نفس و تعلق بعلایق باطله او خود را بخاك تیره و بدبختی نشاند واز درك فیوضات کامله محروم وبی بهره کردانید . درحدیث قدسی میفرماید : (**لایزال عبدی یتقرب الی بالنوافل حتی اکون سمعه الذی یسمع به**) بنده آنقدر در رضای من قدم میزند که من چشم بینا و کوش شنوای او می میباشم ، درحدیث دیکر (**ان المرء یتکلم بکلمة یهوی بها ابعد مابین السماء و الارض**) انسان بیك حرف باطل از آسمان ترقی خود

را بزمین خواری و هلاکت پرت مینماید ـ مقصود من اینحرفها نبود و از بعض قارئین معذرت اینچند سطر میخواهم ، مقصود اینکه انسان که از همه بیشتر طالب ترقی و کمالست مانع عمدهٔ او علایق دنیویست از حب نفس و حب جاه و محبت مال و عیال و اولاد و اقوام عشیره و مادامیکه انسان از اینها رفع ید ننماید کاملا بمقصد عالی نمیرسد ، انبیا واولیا در تعقیب یکمقصد عالی که شرح او را درآتی ذکر مینمایم آنهمه فداکاری و متحمل شداید و زحمات فوق الطاقه کردیده اند ولی هیچیك از ایشان حتی رسول خاتم (ع) مانند حسین بن (ع) مبالغه و پافشاری در فداکاری ننموده سهلست تاریخ بشر اورا فراموش نمیتواند ملائك و سکان سموات و تمامی ممکنات در تعجب و فکرت میباشند امام زمان ع عرض میکند (و لقد عجبت من صبرك ملائکه السموات) حسین بن علی (ع) عالماً وعامداً و بی آنکه مجبور و مضطر کردد تمامی انقضایا را بجان و دل قبول کرده وباکسب مظلومیت تامه که غیر از او چارهٔ نبود توصل بمقصد فرمود و برای اینکه در مظلومیت او احدیرا شبهه نباشد تا مقدمهٔ کربلا چنان تحفظی میفرمود که کسیرا ابداً در حق او جای اعتراض و خورده کیری نشود ، در دفن برادرش حضرت حسن (ع) که میخواستند نعش او را بسر تربت جدش ببرند و معلوم نبود که آنجا دفن مینمایند بنی امیه و اتباع آنها بنظر اینکه مبادا آنجا دفن نمایند و این برای اولاد علی (ع) شرافتی باشد شمشیرها کشیدند و هفتاد چوبه تیر بنعش مطهر او وارد کردند

جوانان رشید بنی هاشم که دلیران عالم وجمعیت زیاد بودند خواستند
مدافعه نمایند آنحضرت ممانعت فرمود برای اینکه مبادا روز عاشورا
اورا بهانه کنند و آنروز که اتمام حجت و خودرا معرفی مینمود که
مکر جدم پیغمبر و عمویم حمزه و جعفر ، پدرم علی مادرم فاطمه
جده ام خدیجه نسبت و میخواست بفرماید که شما عربها مردمان وحشی
وناقابل وابداً مورد اعتنا وتوجه نبوده واز کرسنکی وناداری با کمال
عسرت و پریشانی معیشت و زندکی مینمودید امروز که خود را مالك
الملوك وباهل عالم افتخار مینمائید در اثر تربیه و مجاهدهٔ ما سلسلهٔ بنی -
هاشم بوده ، ابی‌سفیان ومعاویه ودیکر بنی‌امیه اشخاصی بودند که بضد اینمقام
قیام نموده و مانع حیوة و ترقیات شما بودند امروز شما را چه شده که
دور مارا کرفته واسیر وار نمیگذارید بجائی حرکت نمائیم مکر مالی
از شما کرفته و یا کسی را کشته ام ویا بدعتی گذاشته وشریعتیرا تغیر
داده‌ام که خون ما را حلال میدانید ، مارا دعوت نموده وعده و اظهار
حمایت دین نمودید حال اکر منصرف و پشیمانید اینها ذریهٔ وحرم پیغمبر
شما است مانع نشویداینها را بیك کوشهٔ مملکت ببرم و قول میدهم که
در مراکز اسلام سکنی ننمایم . در مقابل اینهمه اظهارات و بیانات حرفی
و لکه‌ئی ، بهانه و دست اویزی نیافته و با نهایت بیدینی و بی شرافتی
کفتند باید سلطنت یزیدرا که علناً بهدم اساسهٔ دین قیام نموده بود متابعت
و تصدیق نمائی . حسین شهامت و حریت را که شنیدن اینحرف بدتر
از مرك بود ودفاع از دین را دفاع از تنزه ذات متعال پروردکار میدانست

وبا نظر حق بین خیالات و عملیات شقاوتکارانه بنی‌امیه را میدید که
در صدر اسلام علناً وجهاراً بضد او قیام نموده و از هیچکونه صدمه و
اظهار عدوات با پیغمبر وبنی هاشم و سایر مسلمین آنزمان مضایقه نمیکردند
و بعداز قوت اسلام ناچار تسلیم و ظاهراً تمکین نموده باز در موقع
فرصت اظهار نفاق میکردند و بعداز پیغمبر و انقضاء مدت خلفا کرچه
علناً بیرق مخالفت بر افراشتند ولی باز تا دورهٔ یزید نمیتوانستند اشکارا
انکار دین و پیغمبر و قران نمایند زیرا تا آنزمان جمع کثیری ازمسلمانان
بودند که کرامات ومعجزات ، صحبت و مصاحبت پیغمبر را درك نموده
و وصایا و فرمایشات اورا در حق علی بن ابی طالب ، علاقه و نوازشات
ومهربانی اورا نسبت بحسنین دیده و شنیده و رفتار واطوار خلفا را در
حفظ حدود و رسوم دین مشاهده کرده بودند و با وجود آن اشخاص
ممکن نبود که همه آنها را نفی نموده وبکلی هدم اساس اسلام نمایند
تادورهٔ یزید که چهل سال‌معاویه امارت وسلطنت نموده و از آن اشخاص
جز معدودی که ایمان محکم داشتند باقی نماند ایندفعه یزید و مروان
ودیکر طاغیان حاضر کردیده اند که بکلی شعائر واثار اسلام را بر چیده
ودر انظار جلوه دهند که آنهمه ادعاء نبوت و نزول وحی و حرفهای
دیکر بی اصل و بهانهٔ سلطنت و ملکداری بنی هاشم بود چنانچه همین‌را
هم اشکارا کفت (لعبت هاشم بالملك فلا خبر جاء ولا وحی نزل) حسین
شجاعت وشهامت که از بدو طفولیت انتظار همچو روزی میبرد و تهیهٔ او
را میدید وابداً شبههٔ نداشت که اکر ساکت نشیند یزید بدون ملاحظه

از همه چیز مرام خودرا بعمل وپیشرفت خواهد داد با یکشهامت نفس و عشق سرشار بحمایت دین پروردکار قیام فرمود و بملاحظه اینکه با قوت بازو و معاونت اصحاب و توسلات خارجی برفرضیکه سلطنت و بساط یزید یرا بر چیند و ریشهٔ مخالف را بکلی بر کند باز موقتی و اشتباه کاری خواهد کردید که شاید نظر بریاست و حکمرانیست چاره جزاین ندید که بامظلومیت و فداکاری تا ابد بهمه روشن بدارد که غرض جز حمایت دین ودفاع از ساحت مقدس پروردگار نیست وبهمه بفهماند که اهمیت دین تاچه اندازه است و آیندگان و مسلمانان بعدی هم عبرت وسر مشق بگیرند که تاچه درجه باید بأمر دین اهتمام ومراقبت نمایند در مقام رجز خوانی بانهایت شوق و خوشحالی خطاب بشمشیرهای دشمن میفرمود حال که استقامت دین پیغمبر بسته بریختن خون منست ازهر طرف مرا احاطه نمائید ، برادرش ابوالفضل هم میفرمود (انی احامی ابداً عن دینی) کرچه مرا دست بریدید باز تا جان دارم در حمایت دین تلاش مینمایم ، شاهزاده شبیه پیغمبر میفرمود (**احمی عیالات ابی . امضی علی دین النبی**) در حمایت حرم پیغمبر و دین خدا دنیارا وداع میکنم ، اصحاب هر یك باصد زبان اظهار شوق و شادمانی بدور چراغ الهی وشمع دیانت جولان وجان نثاری مینمودند وآروز میکردند که بعداز کشته شدن دو مرتبه وسه مرتبه ومکرر زنده شوند باز جان خویشرا فدای اینراه نمایند (عابس بن شبیب) و حضرت قاسم بایك پیراهن تنها بصد هزار شمشیر و تیر ونیزه حمله

میبرد ، با اینهمه امام مظلوم اینمقدار فدا کاریرا درحصول مرام واستحکام اسلام کافی ندیده که بسیاری از این قضایا در دنیا اتفاق میافتد یك لشکر و یا یك خانواده را بکلی قتل و غارت مینمایند و صفحات تاریخ خیلی از اینها را نشان میدهد خواست مظلومیت خود و شقاوت طرفرا بکمالترا و جهی مدلل بدارد و هر قسم علاقه ئیکه در حق انسان متصور میگردد همه را فدای راه دوست و وصال قرب اللهی نموده وبفجیعتر شکلی تمام شداید و مصائب را متحمل و مصابرت نماید ازجمله شهادت پسر شیر خوارش چنانچه فرمایشاتش حکایت مینماید نهایت درجه تأثیرات در وجود مقدس او تولید نموده ، همینکه تیر زهرا الود بگلوی ناز کش خورد سلطان مظلوم اول باکمال وجد ونهایت صمیمیت رو باسمان عرض کرد (هونا علی انه بعینك) معبود من چون تو میبینی اینمصیبت بسیار سهل و گوار است بمن . بعد شفقت پدرانه یك انقلاب غیر قابل تحملی در وجودش تولید نموده عرض کرد(**لایکن اهون علیك من فصیل ناقه صالح**) معبود من این بچهٔ مظلوم در پیشگاه عظمت و بزرگی تو خوارتر از بچه ناقه نباشد ، شعریکه نسبت او را به آنحضرت میدهند (لیتکم فی یوم عاشورا) اگر اصل داشته باشد نکتهٔ تأثر و انقلاب حال امام و آرزوی شیعیان را بهتر نشان میدهد که نمیفرماید کاش آنجا بودید و کیفیت تشنگی وجراحت وشهادت طفلمرا میدیدید میفرماید (کیف استسقی) کیفیت آب خواستنمرا میدیدید که بچه زبان استرحام ونیازمندی توقع قطرهٔ ابی برای او مینمودم . ـ امام با آن سیادت و جلالت و

مناعت مقام که قتل فرزند و برادر و یارانشرا آنچنان اعتنا و اهمیتی نمیداد تمام دنیا را بپر کاهی نمیشمرد طفل ضعیفرا در مقابل لشکر قساوتکار بالای دست بلند و بلند نموده فرمود این فرزند پسر پیغمبر شما که هیچ تقصیری در او متصور نبوده و حالش همینست که آتش عطش در او زبانه وشعله میکشد او را بقطرهٔ ابی ساکن نمائید که سه روز است آب نچشیده و بجرعهٔ ابی مهمان شما آمده (از این عبارت فهمیده میشود که شاهزاده آنزمان در حدود ۱۶ و ۱۸ ماهگی بود که هر بچه آنزمان که اوایل قدم برداری و حرف زدن اوست بهمه خاصه بپدر و مادر بسیار شیرین و خوش آیند میشود) حجت خدا که یقین میدانست امر شهادت بفاصلهٔ کمی خاتمه میابد واو را اعتنا و ابی نخواهند داد و اگر او را بمیدان نمیاورد ممکن بود سلامت بماند پس معلومست که آنمظلوم غرض مهمی منظور داشت و من میخواهم او را توضیح و مدللبدارم نه اینکه تاریخ کربلا و یادفتر مصیبت بنویسم تا بگویند که این خارج از وظیفهٔ مجلّه نویسی است ، اولا عمده‌وظیفهٔ مجله نویس شرح احوال رجال تاریخیست گدام شخص تاریخی ازحسین بن علی (ع) مقدمست و ثانیاً سیاسات و پارهٔ اطلاعات که خارج از وظیفه منست . فکاهیات و ادبیات و غزلیات برای کسانی مناسبست که سایر ضروریات را فراهم نموده باشد ، تنقلات و آرایش سفره کسی‌را سزاست که نان و خورش لازمی داشته باشد عمده حاجت ما باصلاح عقیده و اخلاقست که در ضمن اینموضوع و موقع نتیجه گیری میخواهم

آنها را بعرض برسانم مطالب فنی و علمی هم که محیط ما نوعاً مستعد توجه و التفات واستفاده از آنها نیستو البته قصهٔ یوسف وزلیخا وحکایات الف لیلا شیرین تر وبیقیل و قالتر است از اینکه انسان مثلا از اوضاع کرات سامیه و ارتباطات آنها بهمدیگر و یا سایر کیفیات و تأثیرات آنها و دیگر آثار جویه صحبت نماید که عقیدهٔ فلکیون و علماء هیئت تا قرن دهم اسلامی چه بوده و از آن ببعد چه اکتشافاتی بعمل آمده و بواسطهٔ آلات نظاره (تلسکوپ) و غیر او بطلان عقاید سلف دربارهٔ آفتاب و ماه و کواکب و افلاك و زمین بچه پایه وضوح و محسوس بودن رسانیده اند ، ستاره و سیارهٔ (ارانوس) را که کشف نمود(نیتون) را که پیدا کرد و یا طیاره (آیرپلان) را که اختراع و تتبع نمود در اول چه درجه بود حالا چه اندازه تکمیل گردیده و اگر نوبه بانها رسد روشن و مدلل میداریم که کلام اللهی و فرمایشات حجج معصومین صریحاً و یا بطور اشعار، صحیح و سقیم و همه اینهارا ذکرو بیان فرموده و چون حضرت استاد علامه هبته الدین شهرستانی عقاید علماء هیئت قدیمه و جدیده و انطباق آیات و اخبار بهیئت جدیده را درکتاب الهیئة والاسلام تفصیلا بیان نموده در نظر گرفته‌ایم که بعد ازاوترجمه به فارسی در مجله درج نمائیم و آیه شریفه که طیاره را بطور واضح اشعار وتعلیم نموده اجمالا اینجا مذکور میداریم

استفادهٔ ذوقی

اولا باید ملتفت باشیم قرآنیکه عبارت از سی جزء و حجم اوباندازهٔ

یك کتاب کوچکی است و در حق او میفرماید (لارطب ولایابس الا فی کتاب مبین) علم وخبر تمام اشیاء هر آنچه بوده وخواهد بود وهر آنچه در حدود وجوب وامکان وامتناع است تماماً در آن قران ذکر وبیان گردیده معلوم است که کنجایش بیان تفصیلی آنها ندارد وممکن نیست باآن الفاظ معدود ومحدود شرح تفصیلی آنها نمود و ساحت کلام اللهی هم منزه است که کزاف وامر نامفهوم ونامتصور را ذکر فرماید پس معلوم است که مقصود ازذکر وبیان اعم از تفصیلی و اجمالی است که قسمت اولی را نوع اهل لسان میفهمد و قسمت دویمی را نمیفهمد مگر راسخین درعلم و کسانیکه علوم آنها قابل زوال و تشکیك وتردید نیست وایشان عبارتند از پیغمبر و اوصیاء معصومین او علیهم السلام و البته وظیفه ایشان است اکر کسی با آنها بمقام محاجه بیاید و یا بیك موضوعی مطالبه دلیل وشاهدی از قران نماید آنهارا بایات قرانی مجاب و قانع فرماید بطوریکه نفس مخاطب ساکن کشته ودر واقع اذعان و تصدیق نماید نه اینکه تحکماً قبول کند حاصل اینکه دلیل و یا شاهد بی ربط وبی مناسب نبوده بلکه بطوری باشد که مخاطب بعداز ارتنبیه و ملتفت نمودن ولو در نفس خود ایشرا دلیل معجزه بودن قران بداند و وهمین مقدار کفایت میکنند درصدق کلام متعال که میفرماید (**و فیه تبیان کل شیئی**) در کتاب مقدس اللهی است بیان هرشیئی حال میکویم آیه شریفهٔ که میتوان از او طیاره (أبرپلان) را استنباط نمود این است که میفرماید (**الله الذی اخرجکم من بطون امهاتکم لاتعلمون شیئا**)

قادر متعال شمارا از شکم مادر بابن دینا آورد در زمانیکه حس و شعور نداشتید واز ایست ترین حیوانات کم فهم ادراك بودید (**وجعل لکم السمع والالصبار والافئدة تعلکم تشکرون**) و برای ترقیات و کسب کمالات وتحصیل همه قسم سعادات کوش و چشم وقلب یعنی و سائل ادراك واستنباط هر علم وهر صنعت وهر موجبات آسایش و سهولت زندکانی دینا وآخرت شمارا کرامت فرموده تااینکه نعمتهای او راشناخته واز آنها استفاده نمائید ودر پشت سر این آیه و در نتیجه همین اعطاء و کرامت میفرماید (**افلم ینظر و االی الطیر فوقهم صافات**) پس چرا بمرغان هوا بدقت نظر نمیکنید که چه طور پرواز میکنند این کلام (والله ورسوله العالم) آنچنان مناسبت باجلالت قران نداشته وبنظر امثال من بی فهم مناسب میاید که در مقابل آنهمه کرامات بزرك عقل و و سائل دانش وبینش بفرماید چرا بافتاب وماه و زمین وآسمان وستارکان و دریا ها واشجار و انواع نباتات نظر نمی کنید تاقدرت و عظمت و حکمت پروردکار راببینید پس اینکه از ذکر اینها عدول نموده و طیران مرغرا نشان میدهد لابد اینجا یك نکتهٔ بزرکی است که اهتمام بذکر او بیشتر ازاینها است وبا او میتوان معجزه بودن قرآن را واضح وروشن ومدعی را ثابت نمود بایك مثل ساده میخواهم مرام را تقریب نمایم شخصی اکر از مرور و عبور رود بزرکی وسیله نداشته واز وصول بمقصد معطل ومدتی سر کردان بماند و هر روز شخص دیکری ببیند که بواسطه شنا کردن آبرا عبور میکند شخص

ثانی اگر باو بگوید که توالحمدلله دست و پا و زور بازو و قوه مردی داری ببین او چه طور شنا و عبور می نماید البته این شخص و همه کس میفهمد که مقصود گوینده آنست که او خصوصیتی ندارد جز اینکه بواسطهٔ حرکت دست و پا و دفع دادن آب خود را از غرق محفوظ داشته و عبور آب می نماید تو هم اگر مختصر زحمت کشی و یادبگیری از معطلی خلاص گردیده و بمقصد میرسی :آفتاب و ماه وسایر آثارعظیمه را همه کس دیده و تا درجه از آنها استفاده نموده پی بصنع و قدرت پروردگار می برند اما نوع بشر خاصه در صدر اسلام و زمان صدور این آیه این فضای وسیع را خلا و خالی تصور نموده و بحقیقت و خواص هوا احاطه و اطلاعی نداشته و با التفات و دقت نظر متوجه اینها نمی گشتند تا استفاده های کاملی از او بنمایند با آیه شریفه تنبیه واشاره میفرمیند هوائیکه اورا بچیزی نمی شمارید یکجسم لطیف مایع مانندی است از آب لطیف تر که این فضای وسیع را برداشه و شما و دیگر حیوانات و نباتات در او نشو و نما و زندگانی می نمائید مانند ما هیان دریا درآب وچنانچه ماهیان درآب بواسطه حرکت سر و دم و انسان بحرکت دست و پاسیر و گردش می‌نماید مرغان هم بحرکت پرها درهواگردش وجولان میکنند شما انسان را که هوش وزکاوت داده‌ام بنظر دقت واعتبار مرغان هوا را اگر متوجه و تأمل نمائید می‌بینید بدون اینکه در داخل آنها قوه و دستگاهی بیافرینم وبا ازآسمان بر یسمانی تشبث نمایند و از زمین بعمودی تکیه کنند فقط بالالهام وتعلیم فطری

جست نموده هوای لطیف را زیر بال گرفته و بحرکت ودفعه زدن رو ببالا بلند گردیده بهرطرف که میخواهند سیر وسفر مینمایند شما هم باو سائل مقتضیه و مقدماتیکه خلق کرده ام اگر تأمل واعمال فکر نمائید می توانید پرماندی درست کرده و بهمان وسائل اورا حرکت متوالی داده و سه ماهه را هرا در عرض ۸ ساعت سیر و بمقصد برسید آیهٔ (غدو ها شهر و رواحها شهر) هم افاده مینماید که سیر حضرت سلیمان درهوا بوسایل مادّی بوده نه بطور طی الارض معروف اینمختصر بیشتر از این گنجایش نداشته بهمن مقدار اکتفا وباین شرح وبیان معجزه و کلام حکمت بودن قرآن آنچنان بوضوع ومرتبه عیان میرسد که احدی را جای شبهه وکتمان مگر بامکابره و عدوان نمیماند پاره اشخاص ممکن است خدشه واشکالی باین بیان نمایند که چرا مفسرین متعرض و متوجه این معنی نگردیده او را ذکر نه نموده اند و دیگر اینکه اگر مقصود اظهار و تعلیم این موضوع بود چرا صراحتاً او را کشف و توضیح نفرموده تامردمان آنزمان هم به تهیه لوازمات و مقدمات او پرداخته و اورا مرتب نموده بهره‌مند گردند ،اما مفسرین وظیفه وعمده منظور ایشان شرح و تفسیر مدلول و مرام ظاهری کلام و گوینده است نکات و دقایق و مزایا را آنچنان توجه و تعرض نمی فرمایند بلی حضرات ائمه (ع) نسبت بخواص اصحاب دقائق و رموزات عالیه را کشف و بیان فرموده‌اند شخص دیگری هم اگر نکتهٔ را استنباط نمایید نباید او را داخل (من فسر برایه) دانست که مقصود از رای

مضاف آنست که مقابل رای ائمه باشد و اما عدم تصریح و عدم بیان تفصیلی در آیات و اخبار علل مهمه دارد عمده عدم استعداد اذهان اهل عصر بود و ما راجع باینموضوع اجمالی در شماره ۷ و ۸ سال اول مذکور داشته ۲ شعر معروف حضرت امیر ع را آنجا ذکر نموده‌ایم که فرموده

انی لاکتم من علمی جواهره کی لایری العلم ذوجهل فیفتتنا

ورب جوهر علم لوابوح به لقیل لی انت ممن یعبدالوثنا

پیغمبر اکرم (ص) میفرمود (نحن معاشر الانبیاء امرنا ان نکلم علی قدر عقول الناس) ما گروه پیغمبران ماموریم که باندازه عقول مردم حرف بزنیم. در عین سعادت که جزفرمایشات ورفتار متعارف و مناسب اهل عصر نمیفرمود با اين همه نعوذ بالله می گفتند (انك لساهر اومجنون) بدبختی ما جهالت است و عدم تحصیل استعداد

اعلان قابل توجه از ملایر

آقای میرزا علی اکبر خان نوعی تبریزی که نمایندگی مجله دین و الحیوة را در ملایر عهده دار میباشند و مفتخر بنمایندگی مهم ترین جراید و مجلات ایران از قبیل ستارهٔ جهان و سودمند هستند برای قبول هر گونه خدمات معارفی و ترویج امتعه نفیسه وطن حاضروهر گونه اطلاعات اقتصادی و تجارتی و راجع بصادرات امتعه ملایر بخواهند مجاناً داده خواهد شد

آدرس مراجعات ، ملایر سرای نو اداره آژانس مطبوعات

نوعی تبریزی

با اغراض شخصی و هواجس نفسانی خود تشخیص داده اند نسبت باین دین حنیف با نظر بغض نگاه کرده اگر از دست شان بر آید از تخریب ولطمه زدن به آن مضایقه ندارند. دستهٔ دیگر که هر روز رو بنقصان است متدینین ومتشرعین هستند که کار شان دست روی دست گذاشتن و منتها درجه اظهار علاقمندی این طایفه نسبت بدین خود شان آن است که هر وقت دور همدیگر جمع شوند از صدمات جدیده که بر پیکر آن وارد شده صحبت و بر ایام گذشته تأسف خورند. بلی جای هزاران امیدواری است که در همچو زمانی یك نفر علاقه مند بدیانت با نبودن مشوق و صعوبت اسباب اینگونه اقدامات بی آنکه از کثرت و جرأت دشمنان بهراسد یا از یأس و بی حسی و بطالت دوستان فتوری در عزیمتش راه یابد با اعتماد بنفس و شهامت قدی علم نماید و قلم بدست گرفته در تقویت و ترویج این آیین شریف و راهنمایی یك مشت مسلمان که حال آنها اسباب خوشحالی دشمنان و غصه دوستان است کوششی بنماید ، بل بعقیدهٔ نگارنده هنوز وقت سعی در راه دین و جهاد قلمی و تبلیغ اگر چه دیر شده است نگذاشته است . اگر درهرشهری از شهرهای ایران چند نفر اشخاص غیر تمند ودلسوز بحال اسلام مانند حضر تعالی پیدا میشدند که در راه نصرت دین بانیت خالص اقدام نمایند قطعاً حال ما باین درجه از انحاط نرسیده ، وای بسا که پیشر فتهای مهمی در امر دیانت نصیب مسلمین میگردید

در خاتمه موفقیت آن وجود مسعود رادر این نیت خیر ازخداوند عالم خواستارم ، قم ۱۵ شهر ۴۹ - (فراهانی)